

ساختار دیوبندیه در شبه قاره هند

مهران شیرازی *

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هجدهم، شماره 4، پیاپی 72، زمستان 1396؛ صفحات 149-177

تاریخ دریافت: 1396/11/10 تاریخ پذیرش نهایی: 1396/12/22

چکیده

مذهب حنفی در شبه قاره دو گروه عمده پیرو دارد. دیوبندیّه و بریلوی. از نظر جمعیت و کثرت پیروان بریلویّه کاملاً در اکثریت هستند ولی از نظر انسجام و برنامه منظم درسی دیوبندی ها از انتظام و انسجام بیشتری برخوردارند. جریان دیوبندی در دوره ی پیش از تجزیه شبه قاره جریان ریشه داری بود و علمای بزرگی را تربیت کرد. بعد از تجزیه شبه قاره هند و تمرکز مسلمانان در پاکستان، مرکزیت اصلی این جریان به پاکستان منتقل شد و بین دیوبندیسم و وهابیسیم ارتباط تنگاتنگی برقرار شد. هر چند که میان دیوبندیّه و وهابیت از نظر اعتقادی اختلافات عمیقی وجود دارد اما دریافت کمک های مالی و تسلیحاتی مدارس مذهبی دیوبندی از جریان وهابیت، دیوبندیّه را متأثر از وهابیت ساخته است، میان آنچه امروز به ویژه در پاکستان به نام جریان دیوبندی معروف است با جریانی که پیش از تأسیس این کشور در هند به این نام خوانده می شد، تفاوت هایی وجود دارد. در حال حاضر دیوبندیّه در جامعه پاکستان از ادبیات سلفی تغذیه و به صورت سلسله مراتبی عمل می نماید و در مقابل «غیر» که نوعاً مذاهب و اقوام دیگر هستند، موضع خشن و یکپارچه دارد.

واژگان کلیدی

دیوبندیّه، شبه قاره هند، پاکستان، سلفیت، وهابیت



مقدمه

دارلعلوم دیوبند 30 می 1867 مطابق با 10 خرداد 1246 ه.ش توسط مولانا محمد قاسم نانوتوی در محلی به نام «دیوبند» که بخشی از شهر سهارنپور در نود مایلی شمال شرقی دهلی نو هند، تأسیس گردید. حاجی سید عابد حسین، ذوالفقار علی و مولانا فضل الرحمن نیز در تأسیس این دارلعلوم با «نانوتوی» همکاری شایانی داشته‌اند. از اسامی دو نفر اول به نظر می‌رسد شیعه بوده‌اند. آن سال‌ها در هند و میان جمعیت غیرمسلمان، اتحاد و نزدیکی شیعیان و اهل تسنن برای حفظ کلیت اسلام موضوعی طبیعی بوده چنانکه در تاریخ مبارزات مسلمانان شبه قاره علیه کمپانی هند شرقی و سپس حاکمیت مستقیم بریتانیا به موارد متعددی از اتحاد مسلمانان برمی‌خوریم. از جمله مولانا محمد قاسم نانوتوی زمانی گفته بود: «امروز زمانه غلبه بر کافر است. وقت آن نیست که بین مسلمانان تفرقه ایجاد شود. هر چقدر مسلمانان تفرقه پیدا کنند ضعف ایشان بیشتر می‌شود. بایستی به جای فکر پاره کردن به فکر دوختن و وصل شدن باشیم» این تفکر مورد احترام بزرگان دیوبند در نسل‌های بعدی نیز بوده است.

بعد از 1857 میلادی یعنی سال حاکمیت مستقیم امپراطوری بریتانیا در شبه‌قاره (پیش از آن طی بیش از صد سال کمپانی هند شرقی بر مقدرات شبه قاره و از آنجا بر بخش‌هایی از افغانستان، شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و کشورهای جنوب شرقی آسیا حاکم بوده) عظمت مسلمانان هند رو به زوال بود. مکتب دیوبند برای حفظ مسلمانان از تهاجم فرهنگی هندوها و بریتانیا، روحیه اخلاقی عشق و محبت، دین باوری، معاشرت، عادات و آداب اسلامی و عبادات را در قالب فعالیت‌های فرهنگی بین مسلمانان منتشر می‌کرد. تلاش در راه نشر روحیه معنوی در برابر عقل و فلسفه‌گرایی صرف و محور قرار دادن دین باوری، آداب اسلامی و عبادات در آن زمان واقعاً مؤثر واقع شد و پیروان این مکتب توانستند جامعه مسلمان هندی را به اسم مسلمان حفظ کنند و همین مسلمانان بعدها



بزرگ‌ترین نقش را در نهضت‌های استقلال‌طلبانه هند که در سال 1947 ثمر داد ایفا کردند.

دارالعلوم دیوبند در دوران شکوفایی‌اش به‌عنوان یک مرکز قوی فرهنگی در برابر استعمار انگلیس فعال بود. ادامه حفظ زبان فارسی در هند به همت دارالعلوم دیوبند و دیگر دارالعلوم‌هایی که فارغ‌التحصیلان این مکتب در نقاط مختلف هند و پاکستان تأسیس کردند، صورت گرفت.

قبل از تجزیه هند، دیوبند در تمام شبه قاره حدود یک‌هزار باب مدرسه به‌وجود آورد که سرپرستی آنها را داشت و امتحانات را خودش برگزار می‌کرد. سپس استادان و فارغ‌التحصیلان دارالعلوم خودشان در نقاط مختلف مدارس به‌وجود آوردند که آنها را اداره می‌کردند. بعد از تجزیه شبه قاره هند و تمرکز اصلی مکتب دیوبند در پاکستان در نقاط مختلف این کشور به پیروی از برنامه درسی دارالعلوم دیوبند مدارس به‌وجود آمد. از جمله مراکز بسیار مهم پرورش دیوبندیه دارالعلوم حقانیه در اکوره ختک، شهری در نزدیکی پیشاور پاکستان است که مولانا عبدالحق حقانی، پدر مولانا سمیع الحق آن را ایجاد کرد و افراد سرشناسی چون آقایان سمیع الحق، فضل‌الرحمن، حکمتیار و استاد ربّانی و مولوی عبدالحمید فارغ‌التحصیل این دارالعلوم هستند. طالبان افغانستان نیز اغلب در این مرکز پرورش یافتند. این مقاله با هدف بررسی فعالیت دیوبندی‌ها در جامعه پاکستان، نوع عملکرد و مواضع آنها نسبت به دیگر اقوام و مذاهب تألیف گردیده است. (طیب، 1385: 105)

اصول فکری دیوبند

شالوده و بنیان اندیشه دینی مکتب دیوبند، برگرفته از اندیشه‌ها و آرای «شاه ولی‌الله دهلوی» می‌باشد. شاه ولی‌الله را می‌توان بزرگ‌ترین شخصیت دینی مسلمانان شبه‌قاره در چند سده اخیر دانست. نانوتوی، بنیانگذار دارالعلوم دیوبند،

خود می‌گوید هم از لحاظ مسلک و هم از لحاظ روایت، دیوبند در خط «حضرت شاه ولی الله دهلوی» و منسوب به این عالم است.

در واقع تأثیر عقاید و نظام باورهای وی در میان همه جریان‌های مذهبی امروز پاکستان و هند، کم و بیش نمایان است. مهم‌ترین هدف این مکتب، احیای دین اسلام و تجدید حیات دینی بود. تلاش و رویکرد شاه ولی‌الله، برای ایجاد آشتی و هماهنگی میان مذاهب و گرایش‌های گوناگون فقهی، کلامی، تصوف و همچنین به وجود آوردن یک دستگاه فکری منسجم برای سامان دادن به زندگی مادی و معنوی افراد و جوامع مسلمان ستودنی است.

دارالعلوم دیوبند معتقد است که در تمامی زمینه‌ها و بخش‌ها از دین دفاع می‌کند. می‌گوید: فتنه‌ای اگر از جانب عقل باشد و با نام آزادی فکر، اجتهاد، عدم پیروی از سلف و یا تصوف و در حقیقت تلاش برای رواج بدعت یا نشر روایات ضعیف در بین مردم، وظیفه خود می‌داند در مقابل آن بایستد، با آن مبارزه کند و از دین دفاع نماید. دارالعلوم دیوبند آنچه را خود برداشت می‌کند و برنامه‌هایی را که دارد «دین» می‌داند و بیرون از آن گذرگاه و کوچه و محله فکری را بدعت و انحراف از دین. بنابراین فارغ‌التحصیلان از دیوبند فقط تفکر خود را دین می‌دانند و نه اینکه بگویند برداشت من یا ما از دین این است. تحجّر فکری، خود را مطلق انگاشتن و دیگران را نفی کردن یکی از خصایص بارز این گروه است. آنچه بنام طالبان در افغانستان حکومت را به دست گرفت و آنچه انجام داد دقیقاً تفکر برخاسته از دیوبندیّه بود.

مکتب دیوبند از هنگام تأسیس دارالعلوم دیوبند تاکنون که مرکزیت آن در پاکستان است بیش از هر جریان دیگری خود را وامدار اندیشه‌های شاه ولی‌الله و ادامه‌دهنده آن می‌داند. تشکیل حکومت یکپارچه اسلامی یا همان «امارت اسلامی» از آرمان‌ها اندیشه سیاسی شاه ولی‌الله است که بسیاری از گروه‌های دیوبندی به دنبال پیاده کردن آن هستند.



پیش از تجزیه شبه قاره و تشکیل هند و پاکستان، علمای دیوبندی «جمعیت علمای هند» را در سال 1919م که «جنبش خلافت» در هند جریان داشت، تأسیس کردند. جمعیت علمای هند و به طور کلی علمای دیوبندی با جدایی مسلمانان و تشکیل کشور مستقل که در دهه های 1930-1940 به رهبری «محمد علی جناح» و «مسلم لیگ هند» در جریان بود، مخالف بودند، چرا که اندیشه تشکیل کشور مستقل برای مسلمانان را از انگیزه های استعماری انگلیسی ها می دانستند. (احمدی منش، 1392)

جریان دیوبندی در دوره پیش از تجزیه شبه قاره جریان ریشه داری بود. در این دوره جریان دیوبند به تصوف میانه رو دلبستگی داشت و به طور عمده پیروی مکتب چشتیه بودند؛ حال آن که جریان دیوبند در دوران معاصر با جریان های تصوف به ویژه مکتب بریلوی مخالفت و حتی دشمنی سرسختانه دارد. آنچه امروز در پاکستان به نام جریان دیوبندی معروف است با جریانی که پیش از تأسیس این کشور در هند به این نام خوانده می شد، تفاوت هایی وجود دارد. البته در مخالفت با زیاده روی در آیین ها و آداب صوفی گری که همواره در میان مسلمانان شبه قاره رایج بوده است و همچنین داعیه تشکیل حکومتی یکپارچه برای مسلمانان، در کنار رگه هایی از فرقه گرایی، اموری هستند که در هر دو دوره وجود داشته اند. پس از تجزیه شبه قاره، جریان دیوبندی مرتبه و جایگاه علمی خود را به کلی از دست داده و تنها از جنبه های سیاسی و اجتماعی آن اهمیت دارد. همین امر سبب شد تا این جریان سلفی دیوبندی نه تنها استقلال و هویت ذاتی خود را تا اندازه زیادی از دست بدهد، بلکه در دهه های اخیر تحت نفوذ وهابیت قرار گرفته و حتی سازمان های جاسوسی خارجی به ویژه غربی ها نیز بر جریان های سلفی دیوبندی نفوذ کنند.

مدارس دیوبندی ای که امروز در پاکستان وجود دارند، بیش از آن که عالم مذهبی تربیت کنند، جوانانی را در قالب طالبان و یا سایر عناوین دیگر جذب و

تربیت می‌کنند که در راستای اهداف و آرمان‌های گروه‌های سلفی - جهادی حرکت می‌کنند که چندان نیازمند برخورداری از تراز بالای علم دینی نبوده و تحت نفوذ دستگاه‌های اطلاعاتی - جاسوسی هستند، طوری که امروزه جریان دیوبندی و مدارس دینی وابسته به آن در پاکستان، نه با نام عالمان بزرگ و شخصیت‌های علمی برجسته، بلکه با نام گروه‌های شبه‌نظامی، افراطی و سازمان‌های تروریستی - تکفیری یا همان سلفی - جهادی شناخته می‌شوند.

اگر زمانی خاستگاه اصلی مکتب دیوبند، هند بود و علمای برجسته‌ای تربیت کرد، اکنون مرکزیت آن به مناطق قبایلی پاکستان (ایالت سرحد شمال غربی) منتقل شده است؛ اکنون بیشترین علما و رهبران دینی برخاسته از مناطق قبیله‌ای پشتون‌نشین هستند که با جریان اصیل و قدیمی دیوبندی همخوانی کاملی ندارند. در عقاید فعلی دیوبندی‌ها، آیین جهاد به عنوان تنها راه مبارزه با کفر و شرک، به ویژه در مبارزه با مذهب شیعه و اولیای مقدس شناخته می‌شود که در این خصوص با جریان منحرف وهابیت و وهابی‌گری مشترک است. (شفیعی، 1392)

روحیه دینی و طرز فکر مسلکی علمای دیوبند

از دیوبندیه، با فقه حنفی، کلام ماتریدی - اشعری، تصوف چشتی - نقشبندی، همراه با اصلاحاتی از سوی سرهندی، شاه ولی‌الله دهلوی، شاه عبدالعزیز دهلوی و شاه اسماعیل دهلوی با داشتن هزاران عالم که هر کدام گرایش فکری خاصی دارند و هرکس علاقه ویژه‌ای به رشته‌ای از علوم اسلامی دارد، یقیناً نمی‌توان انتظار مشی خاصی داشت. با استناد به تقریرات مولانا قاری محمد طیب که به مدت شصت سال مدیر دارالعلوم دیوبند بود و در سال 1988 میلادی، کتابی به زبان اردو به نام «علماء دیوبند کا دینی رخ اور (و) مسلکی مزاج» را تألیف کرد که توسط اداره اسلامیات لاهور پاکستان چاپ و منتشر شد. منشور عقاید علمای دیوبند بر هفت ماده اینگونه معرفی می‌شود (طیب، 1988).



1. علم شریعت

بنیاد و اساس علم شریعت بر وحی استوار است. ساختمان دین بر وحی استوار شده که چهار دلیل (راه و طریق و رهگشا) دارد. کتاب الله، سنت رسول الله، اجماع ملت، قیاس مجتهد.

سنت رسول الله شامل موارد ذیل است: 1. قول نبوی 2. فعل نبوی 3. تقریر نبوی 4. اثر نبوی یا عمل صحابی 5. اجتهاد نبوی. شرط حصول علم شریعت این است که از علمای مستند و مریبان قلوب به واسطه تدریس، تربیت، مصاحبت (همنشینی و گفت و گو)، معیت (همراهی) صورت گرفته باشد به گونه ای که سلسله علم و عمل، فهم و ذوق مستنداً متوصل به رسول اکرم رسیده باشد.

2. در بعد کلامی ماتریدیت همراه با اشعریت

دیوبندیه همانند اهل سنت و الجماعت براساس تنقیح، التقاط با یکجا کردن ماتریدیت با اشعریت راه کلامی خود را می پیماید. دیوبندیه در صفات خبری و غیر آن می گویند که «ما به آیات قرآن ایمان داریم، اما کیفیت بعضی از صفات هم چون «الرحمن»، «علی العرش استوی» و «یدالله فوق أیدیهم» را نمی دانیم. خداوند را منزله از صفات مخلوقین دانسته و نقص و حدودی برای وی قائل نیستیم، و به تأویلاتی هم چون ید به معنای قدرت، استواء به معنای استیلاء برای تقریب اذهان قاصرین ایرادی وارد نمی دانیم.» اگرچه دیوبندیان ماتریدی مذهب اند، اما رویکرد آنها به اشاعره بیشتر است؛ مثلاً در بحث اینکه آیا از خدا کذب صادر می شود، رویکردی اشعری دارند و با حسن و قبح شرعی به مسئله جواب داده اند، حال آنکه حسن و قبح شرعی دیدگاه اشاعره، و حسن و قبح عقلی دیدگاه ماتریدی است.

3. تقلید فقهی

در مسایل فقهی، فرعیات دینی و اخلاقیات، اصول تفقه حنفی را مراعات می نمایند



و اجتهادات جزئی که صورت می‌گیرد باید حدود حنفیت در نظر گرفته شود. تنگ نظری، تعصب، طعن و تمسخر علیه دیگران هم روا نیست (ظاهراً منظور از دیگران شافعی و حنبلی و مالکی است). علمای دیوبند در فقه حنفی، در برابر وهابیون که اصلاً تقلید را نمی‌پذیرند مقلد امام اعظم حنفی هستند و اعتقاد دارند کسی که تقلید نداشته باشد، گمراه و تابع هوا و هوس می‌شود.

4. پیروی طریقت

دیوبندیه بر این باور است که بعد از اینکه مسلمان دین را فهمید باید برای تهذیب اخلاق، تزکیه نفس و سلوک باطن پیرو طریقت گردد که مبنای آن بر قرآن و سنت استوار باشد.

5. دفاع از دین در مقابل ضلالت، فتنه و گمراهی‌ها

تهاجمات چه در داخل مسلمانان و چه از بیرون صورت بگیرد باید آن را کشف و در مقابل آن ایستاد. این فتنه‌ها با نام بدعت، خرافات، شرک و ... هر نام دیگری پدید می‌آیند و باید در مقابل آن از سیاست دفاعی دین پیروی کرد. این مقابله بایستی به نحو احسن صورت گیرد و از استدلال‌های لازم سیاسی، فلسفی، اجتماعی و ... استفاده نمود.

6. جامعیت و اجتماعیت

دین اسلام کامل شده است. «الیوم اکملت لکم دینکم» نه چیزی به آن اضافه می‌شود و نه از آن کم می‌گردد. افراط و تفریط هم در آن صورت نمی‌گیرد. این را اعتدال می‌گویند و اهل سنت و الجماعة بر همین طریقه است. از این رو گفته می‌شود مسلک دیوبندی جامعیت دارد. علمای دیوبند، به گفته مولانا طیب، مسلکی دارند که احکام آن جامع و از زاویه‌های مختلف بررسی شده است. روایت و درایت، عقل و نقل، علم و عشق، قانون و شخصیت، عدل و اقتصاد و



اخلاقیات، تمام اینها را جمع کرده و مسلمانان را بر این اساس تربیت می‌نماید و اگر کسی بگوید احکام اجتماعی و سیاسی نداریم درباره ما سوء تفاهم دارد. مفهوم جامعیت از نظر علما دیوبند همین است. چگونه به این جامعیت می‌رسیم؟ در بین مسلمانان هر که دارای مسلک حق باشد امت واحده نامیده می‌شود. برای یکجا نمودن امت واحده بایستی از اخلاق و تزکیه نفس بهره برد. بدون اخلاق و ریاضت، مجاهدت‌ها نمی‌توانند به هدف برسند. به همین خاطر دارالعلوم دیوبند در مسیر خویش از اخلاق رشیدیه برای جمع نمودن مسلمانان استفاده می‌کند و آن را جامعیت می‌گوییم. در بنیاد و اساس دارالعلوم دیوبند جامعیت و اجتماعی هر دو هماهنگ و پیوست گردیده و تعبیر ما (مولانا طیب) از قاسمیت جامعیت است. از رشیدیت جامعیت است. که اولی براساس فهم دین جامع و دومی براساس اخلاق نیکو برای دیوبند بنا نهاده شده است.

7. پیروی از سنت رسول اکرم

دیوبندیه براین باور است که تمام اعمال و کردار نبی اکرم برای ما اسوه حسنه است و باید از آن پیروی نمود. در این صورت است که از تمام بلاها و خطرات مصون خواهیم بود. دیوبندیه قائل به افضلیت پیامبر (ص) نسبت به تمام خلائق‌اند و هیچ کس را در مقام قرب الهی همپایه پیامبر نمی‌دانند، و قائل به حیات پیامبر (ص) در بعد از مرگ و در قبر هستند و آن را حیاتی دنیوی می‌دانند، نه برزخی. دیوبندیه در مقابل وهابیت که شأن و علم بالایی برای پیامبر قائل نیستند، معتقدند؛ ایشان اشرف مخلوقات‌اند و علم به اسرار خفیه ذات و صفات الهی و آنچه در سраدقات است، دارند و قائل‌اند نه ملک مقرب و نه نبی مرسل - لاملک مقرب و لا نبی مرسل - به مقام او نمی‌رسد، و اینکه بعضی‌ها گفته‌اند ابلیس از پیامبر عالم‌تر است، کفر است. شیخ اشرف علی تهانوی در رساله حفظ الایمان گفته است: اگرچه پیامبر «اعلم الخلائق» است، اما لفظ «عالم الغیب» جایز نیست

برای پیامبر (ص) استعمال شود؛ چرا که موهم شرک است، و قرآن فرموده که غیر از خدا عالم الغیب نیست، اما این دلیل نمی‌شود که پیامبر از غیب خبر نداشته باشد. (شاه ولی‌الله دهلوی، 1170 ق)

نظریه دیوبند در مورد اصحاب

1. اصحاب در امت رسول اکرم افضل‌ترین، مقدس‌ترین، تقی‌القلب، راضی و مرضی‌الله هستند.
2. بلا استثناء تماماً عادل و متقن و پاک باطن‌اند و درباره شخصیت آنها حرف کم و زیاد گفته نمی‌شود.
3. ارادت به اصحاب به لحاظ تاریخ و روایت نیست بلکه عشق است که در حدیث در مورد آنها توصیه شده است.
4. بررسی اختلافات آنها و موضع گرفتن در مورد آن اختلافات علامت ضلالت است.
5. اختلاف آنها تقابل بین حق و باطل نیست بلکه خطا و صواب است و اختلاف آنها منشأ اجتهادی دارد و نمی‌توان نام معصیت بر آن گذارد.

مشاهیر دارالعلوم دیوبند

شخصیت‌هایی که از نظر دارالعلوم دیوبند امام مکت، نمونه علم و عمل، مرکز رشد و هدایت خاص و عام و صاحب فهم پیرامون حدیث و روایت و تفسیر و درایت فقهی بوده؛ علاوه بر آن مصلح به‌شمار می‌رفته‌اند 52 نفرند که از سوی خود دارالعلوم برگزیده شده‌اند و تعدادی از آنها به قرار ذیل هستند:

1. حجت‌الاسلام مولانا محمد قاسم نانوتوی
وی مؤسس دارالعلوم دیوبند و پیرو خط شاه ولی‌الله دهلوی بود. به زبان فارسی

می نوشت و در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کرد و در انقلاب سال میلادی 1857 شبه قاره شخصاً به‌عنوان نظامی شرکت کرده است. زندگینامه وی در کتاب «مسلک دارالعلوم دیوبند» آمده است.

2. قطب ارشاد مولانا رشید احمد گنگوہی

در حدیث، فقه و تصوف برازنده بود. در انقلاب سال 1857 شرکت داشته و نه ماه اسیر انگلیسی‌ها بوده است یعنی در فعالیت‌های سیاسی شرکت داشته است.

3. شیخ الہند مولانا محمود الحسن دیوبندی

بعد از نانوتوی از لحاظ علمی در محافل دیوبند زیاد مطرح است. وی لقب حجت‌الاسلام را به نانوتوی داده و بر کتب او حاشیه زده است. این حواشی بارها تجدید چاپ شده است. قرآن مجید را ترجمه کرده، بر ابواب بخاری و ترجمه‌های آن رساله‌های زیادی نوشته، درس حدیث می‌داده و هشتصد و شصت نفر شاگرد ورزیده تقدیم جامعه نموده است. علمای هم عصرش او را به‌عنوان یک محدث می‌شناختند. در افغانستان از نفوذ زیادی برخوردار بوده است. در مقابل انگلیس فعالیت زیرزمینی داشته و سازمانی بنام «ریشمی رومال کی تحریک۔ جنبش دستمال ابریشمی» را که یک سازمان مخفی بوده رهبری می‌کرده و پنج سال توسط انگلیسی‌ها زندانی بوده است.

4. مولانا عبد اللہ امبیتوی

نامبرده داماد نانوتوی بوده و با سید احمدخان در دانشگاه ملّی علیگر مسئول دروس دینی بوده است.

5. مولانا سید احمد حسن امروہوی

محدث بوده و در پیشبرد فکر دیوبندیہ (به‌صورت ویژه در خط نانوتوی یعنی

قاسمیت) خیلی کوشا بوده است.

6. مولانا مفتی عزیزالرحمان عثمانی

دارالافتاء دیوبند توسط همین شخص رونق گرفت. پیرو طریقت نقشبندیه بود و در مسائل درسی هم تسلط داشت. حلقات دیوبندی از وی به خوبی یاد می‌کنند.

7. مولانا اشرف علی تھانوی (تانوی — هـ دوچشم در اردو به لفظ در نمی‌آید)

با عنوان‌های حکیم الامت، محدث مشهور، عارف بالله و فقیه بزرگ یاد می‌شود. پیر طریقت بوده و چند کتاب دارد. مترجم قرآن مجید به زبان اردو بوده است. از این ترجمه معلوم می‌شود بر فارسی هم تسلط کامل داشته و به گمان بنده از ترجمه‌ها و تفسیرهای فارسی در ترجمه اردوی خویش بسیار سود برده است.

8. مولانا حافظ عبدالرحمن امروہوی

نامبرده عالم در امور کلام بوده و در سال 1362ھ که مولانا سید حسین مدنی زندانی شد رئیس درس حدیث در دارالعلوم دیوبند بود.

9. مولانا حکیم عبدالوہاب یوسف پوری معروف به حکیم نابینا

علاوه بر اینکه علوم دینی را آموخت پیرو طریقت بود. چون نابینا بود به استاد طریقت خود گفت برایش دعا کند تا براساس «نبض دست» مرض را تشخیص دهد و چنین شد.

10. مولانا مفتی محمد کفایت‌الله

نامبرده فقیه، محدث، مفتی و نکته سنج بود. فعالیت سیاسی هم داشت و تنها رئیس جمعیت العلماء هند بود که عضو حزب کنگره (حزب گاندی) بود.

11. مولانا سید حسین احمد مدنی

در سال 1316 به مدینه رفت و مدت 18 سال در آنجا بود و تدریس می‌کرد. به هند بازگشت و در فعالیت‌های سیاسی شرکت کرد. وی را انگلیسی‌ها زندانی کردند. از رهبران جمعیت العلماء و کنگره بود. در سیاست و تصوف کتاب‌های زیادی دارد. شیخ الحدیث بود و چندبار رئیس جمعیت العلماء شد.

12. مولانا مفتی محمد شفیع

نامبرده ادیب، مفتی، فقیه، شاعر، نویسنده، پیرو طریقت و خودش خلیفه و پیر زمان خود بود. به زبان‌های عربی، اردو، فارسی و لهجه دری شعر می‌سرود و نویسندگی هم می‌کرد. بعد از استقلال به پاکستان آمد و در کراچی دارالعلوم تأسیس کرد.

13. مولانا محمد طیب

شاعر و نویسنده است. بیش از یکصد جلد کتاب دارد. کتاب مشهور «حجۀ الله البالغہ» از وی است. خطیب بود و طریقت هم داشت. به بسیاری از کشورها سفر کرد. روحیه علمی بر وی چیرگی داشت.

14. مولانا محمد یوسف بنوری

نامبرده اصلاً اهل ولایت (استان) لغمان افغانستان است. بعد از تشکیل پاکستان دارالعلومی در کراچی تأسیس کرد. متبحر در علوم بود. در مصر با صاحب تفسیر طنطاوی (علامه طنطاوی) مباحثه داشت و تفسیر او را نقد و بررسی می‌نمود. بعدها طنطاوی از وی به عنوان «استاد» نام می‌برد و اشتباهاتی را که مولانا محمد یوسف گوشزد کرده بود پذیرفت. کتاب‌های زیادی دارد و بر ترمذی شرح نوشته. بر فارسی و عربی تسلط داشت و به کشورهای زیادی سفر کرد.



15. مولانا مفتی محمد محمود

اهل ایالت سرحد (خیبر پختونخواه) پاکستان، منطقه دیره اسماعیل خان است و پدر مولانا فضل الرحمن، به فارسی شعر می‌سرود. تا بعد از انقلاب اسلامی ایران در قید حیات بود و معتقد بود باید از انقلاب اسلامی ایران حمایت کرد چون رهبری انقلاب در دست علمای دین است و نخستین بار است که حکومت علماء بوجود آمده است. او در امور سیاسی فعال بود.

مکتب دیوبندی و ظهور سلفیت

مدرسه دارالعلوم دیوبند تنها ده سال پس از قیام بزرگ «میروت» (1857م/1236ش) پایه‌گذاری شد؛ این قیام که توسط مسلمانان و هندوها و بر ضد حاکمیت کمپانی هند شرقی بر پا شده بود، توسط مزدوران انگلیسی سرکوب گردید و مسلمانانی که نقش بیشتری در برپایی آن داشتند، یا در شورش کشته شده و یا تبعید شدند. همچنین در این سرکوب اموال بسیاری نیز مصادره گردید. در نتیجه این قیام، علمای مسلمان آسیب فراوانی دیدند و به طور کلی پراکنده شدند. چند سال پس از این قیام، مدرسه دارالعلوم دیوبند با هدف ساماندهی به وضعیت دست‌کم گروه کوچکی از علماء، حفظ آن در عرصه‌ای غیرسیاسی و مقابله با گفتمان سیاسی سرسید احمدخان هندی رهبر مکتب «علی‌گره» تأسیس شد.

در گفتمان سرسید احمدخان هندی، هند تحت حاکمیت بریتانیا «دارالاسلام» است، نه «دارالحرب»؛ بنابراین مسلمانان می‌توانند به گونه‌ای مسالمت‌آمیز و با آرامش در آن زندگی کنند و هیچ وظیفه دینی برای جهاد و مقابله با بریتانیایی‌ها ندارند. چون انگلیسی‌ها با انجام اعمال دینی مسلمانان مخالفت نمی‌کنند و نیز مسلمانان در هند اقلیت هستند، اگر اکثریت هندو بر آنان چیره شوند، رفتاری بدتر از انگلیسی‌ها خواهند داشت. مکتب «علی‌گره» به نظریه «دو ملت» بودن مسلمانان هندی و هندوها باور داشت — دیدگاهی که در میانه سده 20 میلادی کشور



پاکستان براساس آن ایجاد شد. اما علما و استادان دارالعلوم دیوبند، با این دیدگاه موافق نبودند. آنها برخلاف سید احمدخان، همه هندی‌ها اعم از هندو و مسلمان را «یک ملت» می‌دانستند و عامل اصلی تهدیدکننده مسلمانان در شبه قاره را نه هندوها، بلکه انگلیسی‌ها می‌دانستند. این محورها بود که تفکر و موضع سیاسی اجتماعی دیوبندی‌ها را از مکتب «علی‌گره» و پیروان سید احمدخان متمایز می‌نمود. امروزه مکتب دیوبندی که از فرقه‌های اهل سنت به شمار می‌رود، یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری-مذهبی در جهان اسلام است که نفوذ و گسترش قابل توجهی در میان مسلمانان جنوب آسیا پیدا کرده و حتی دارای اهمیت سیاسی بین‌المللی شده است.

مکتب دیوبندی در طول حیات خود بسترساز جریان‌های فرقه‌ای و گاه با گرایش‌های بنیادگرایانه بوده است که خود به چند دوره تقسیم می‌شود. اگر در گذشته تنها اختلافات عقیدتی بین دیوبندیسم با سایر مکاتب و جریان‌های مذهبی، برجسته بود، اما اکنون این جریان سلفی و عمدتاً پس از اشغال افغانستان، توسط ارتش سرخ شوروی سابق در 1980، برای تحقق آرمان‌های خود دست به خشونت می‌زنند و در پیدایش بسیاری از گرایش‌ها و گروه‌های افراط‌گرا نقش اساسی ایفا می‌کنند. جریان سلفی دیوبندی با حمایت از گروه‌های جهادی سنی در خروج و شکست ارتش شوروی بسیار مؤثر بود؛ اما بعدها همین جریان، مورد سوءاستفاده بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از جمله عربستان سعودی، آمریکا، انگلیس و حتی آی.اس.آی پاکستان شد. حمایت این بازیگران از مکتب دیوبندی در ایجاد مدارس دینی که افراط‌گرایی را ترویج می‌دادند، اکنون نیز به گونه دیگری در قالب گروه‌های سلفی-جهادی جهت ناامن کردن منطقه، به‌ویژه افغانستان و سپس اعزام آنان به عراق و سوریه، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. از این رو نام مکتب دیوبند که زمانی یادآور ستیزه‌جویی ضدغربی و ضداستعماری بوده است، اکنون یادآور جریان‌های افراطی-تکفیری و خشونت‌های فرقه‌ای است؛ طالبان، القاعده، لشکر

طیبه، سپاه صحابه، لشکر جنگوی، حرکت المجاهدین و چندین گروه افراطی دیگر، به نوعی از عقاید و تفکرات مکتب دیوبندی برخاسته و اکنون به عنوان جریان های سلفی- جهادی مطرح هستند.

فرقه «دیوبندی» جزء مذهب حنفی و عمدتاً با گرایش به جریان وهابیت، 20 درصد جمعیت اهل تسنن پاکستان را تشکیل می دهند، اما در برابر اکثریت اهل تسنن (بریلوی) و شیعیان مخالف وهابیت، از قدرت سازماندهی و مالی چشمگیری برخوردار است، به ویژه در چند دهه اخیر که با ایجاد مدارس دینی متعدد، در نقاط مختلف شبه قاره خاصه در پاکستان و مناطق قبایلی آزاد که عمدتاً با کمک های عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی صورت گرفته است، گرفتن زکات توسط علمای دیوبندی به ویژه در مدارس بزرگ مذهبی نیز موجب شده تا در ایجاد مدارس دینی دست شان باز باشد.

با توجه به این که در مکتب دیوبندی و فقه اهل حدیث «تقلید» به آن معنایی که در مکتب فقهی بریلوی و شیعیان وجود دارد، مشاهده نمی شود، هر عالم دیوبندی، براساس مبانی فقه خود یعنی «قرآن، سنت، اجماع، قیاس و اجتهاد»، به نوعی دیدگاه های خاص خود را نیز بر آن می افزاید و به همین دلیل مکتب دیوبندی تا حدود زیادی از آن هویت اصلی خودش فاصله گرفته و دچار دگردیسی شده است.

مدرسه دارالعلوم حقانی

مدرسه حقانی در شهر آکوره ختک در استان خیبر پختونخوا پاکستان، قرار دارد. در دوران مولانا محمود الحسن (1850-1921) که یکی از برجسته ترین علمای نسل دوم مکتب دیوبندی به شمار می آید، مدارس دینی زیادی با تفکر دیوبندی در ایالت سرحد پاکستان تأسیس شد. هم زمان با این دوره، مدارس متعلق به اهل حدیث (جناح دیگر وابسته به دیوبند) نیز در ایالت سرحد شمال غربی بر



فعالیت‌های خود افزودند و مدارس را در «اکوره ختک»، «اترک»، «دره کتر» و سایر مناطق ایجاد کردند. حوزه دینی دارالعلوم حقانیه اکوره ختک از مدرسه‌های دینی معروف در این بخش از پاکستان می‌باشد که تا کنون افراد زیادی را تربیت کرده است؛ رهبران طالبان و شخص محمد ملا عمر از جمله چنین افراد است. در مدارس دینی گذشته از دروس مذهبی، تعالیم سیاسی برای مبارزه با کفار و جهاد با آنان نیز وظیفه طلاب است. بدین ترتیب مبارزه با کفار و جهاد با آنان، جهاد در راه خدا قلمداد می‌شود.

طی سال‌های جهاد مقدس (مبارزه با اشغال شوروی در افغانستان) ایجاد مدارس دینی بسیار افزایش یافت. این امر هم به دلیل کمک‌های مالی کشورهای عربی بود و هم به خاطر صدور فرمان زکات و عشر (یک دهم) در سال 1979 که به تشکیل کمیته‌های زکات زیر نظر علمای مذهبی دیوبندی و روسای مدارس دینی شد. این امر موجب گسترش قدرت مالی، سیاسی و اجتماعی روسای مدارس گردید و به آنها این امکان را بخشید که از پول‌های جمع‌آوری شده، به ایجاد مدارس متعدد دست بزنند. به ویژه که رهبران مکتب دیوبندی به جهت مقابله با مکتب بریلوی و حتی شیعیان، به جذب حداکثری طلاب کوشیدند.

براساس آمار، فقط 137 باب مدرسه مذهبی در زمان استقلال پاکستان در این کشور وجود داشت، اما در دهه 1960 تعداد این مدارس به 500 باب و در اوایل دهه 1970 به 700 باب افزایش یافت. از سال 1977 تا 1988، سیر صعودی مدارس مذهبی در پاکستان آغاز و در دوران حکومت طالبان، شتاب بی‌سابقه‌ای یافت. جسیکا استرن، کارشناس امریکایی مسائل پاکستان، در سال 2002، تعداد مدارس مذهبی پاکستان را 10 هزار باب اعلام کرد که این تعداد در سال 2006 به بیش از 12 هزار و در 2013 به 17 هزار مدرسه افزایش یافت. ایالت پنجاب و پس از آن، ایالت‌های مرزی شمال غربی پاکستان، دارای بیشترین تعداد مدارس مذهبی می‌باشند که دارالعلوم حقانیه یکی از مدارس دینی دیوبندیسیم در مناطق



قبایلی پاکستان است.

در میان مدارس مذهبی پاکستان، مدرسه حقانی به عنوان مشهورترین و بنیادگراترین مرکز آموزش مذهبی پاکستان است که در آن به تقویت تفکر سلفی - جهادی و ترویج مشی افراط‌گرایی و پرورش تروریست‌ها براساس عقاید وهابی - دیوبندی اقدام می‌شود. دارالعلوم حقانی که در اصطلاح مدرسه نامیده می‌شود، با قرائت خشن و افراط‌گرایانه از قوانین اسلامی، توانست در ایجاد «مارت اسلامی طالبان» در افغانستان نقش بسزایی داشته باشد. مولانا سمیع الحق به پدر معنوی طالبان طالبان معروف است که خود نیز بدان افتخار می‌کند؛ بر این باور است که اگر گروه طالبان نیاز به جنگجو داشته باشد، مدرسه حقانی را تعطیل و خود به همراه تمام طلبه‌ها دست به اسلحه خواهند شد. چنین دیدگاهی نشان‌دهنده افکار متعصبانه و افراطی جریان‌های سلفی دیوبندی است.

در هر حال، نام آکوره ختک و مدرسه حقانی، با جریانات سلفی - جهادی در شبه قاره درهم آمیخته است و به عنوان یکی از مهم‌ترین مدارس دینی تندرو، تربیت‌گاه بسیاری از افراد رده بالای طالبان بوده است. تأثیرپذیری مدارس مذهبی دیوبندی از جریان وهابیت که با دریافت کمک‌های مالی و تسلیحاتی هم همراه است، بر روند خشونت‌گرایی گروه‌های سلفی جهادی در منطقه افزوده است.

ارتباط مدرسه حقانی با طالبان و القاعده

مدارس مذهبی پاکستان به طور کلی پس از حمله آمریکا به افغانستان در سال 2001، بیش از پیش فعال شد و به گسترش گروه‌های سلفی - جهادی منجر شد. در تعریف رایج، طالبان؛ طلبه‌های علوم دینی هستند که از مدارس مذهبی پاکستان فارغ‌التحصیل شده‌اند. ارتباط تنگاتنگ مدارس مذهبی پاکستان با طالبان، موجب شده تا بیش از نود درصد رهبران طالبان و کادر و اعضای آنها، از مدارس مذهبی پاکستان فارغ‌التحصیل شوند. تعداد بی‌شماری از رهبران گروه‌های تروریستی



پاکستانی ضد شیعه مانند سپاه صحابه، لشکر جهنگوی، جیش محمد و گروه های تروریستی ضد هندی مانند لشکر طیبه از مدارس دینی فارغ التحصیل شده اند. مدرسه حقانی در میان مدارس مذهبی پاکستان، دارای جایگاهی مهم و ویژه است چرا که بیشتر رهبران طالبان از این مدرسه فارغ التحصیل شده اند. ملاعمر، فرمانده طالبان، از مدرسه حقانی (به عنوان اولین و آخرین فرد) دکترای افتخاری دریافت کرده است. جلال الدین حقانی، رهبر شبکه حقانی نیز از جمله افرادی است که در مدرسه حقانی تحصیل کرده است. دانش آموزان مدرسه حقانی نیز از ارادت خود به ملاعمر می گویند، به خصوص پس از اینکه ملاعمر، عبای منصوب به حضرت محمد (ص) در قندهار را برتن خود کرد و به همراه یاران خود در خیابان های این شهر راهپیمایی نمود.

هم چنین از مدرسه حقانی، هزاران نیرو جهت کمک به طالبان برای مبارزه در افغانستان اعزام شده اند. مولانا سمیع الحق معروف به پدر روحانی طالبان، در مصاحبه خود با احمد رشید اعلام کرد: ملا عمر شخصاً در سال 1997 با من تماس گرفت و درخواست کرد که اجازه اعزام محصلان مدرسه حقانی را به افغانستان صادر کنم. من هم با توجه به این که ملاعمر در افغانستان به آنها بیشتر نیاز داشت، فرمان ترک درس و اعزام محصلان را صادر کردم. سمیع الحق مسئولیت بیش از هشتاد هزار پاکستانی را که به همراه طالبان به افغانستان جهت جهاد اعزام شدند، بر عهده داشت.

مدرسه حقانی علاوه بر طالبان، با القاعده و اسامه بن لادن نیز ارتباطات نزدیکی داشته است. این مدرسه از فتوای بن لادن در سال 1998 حمایت کرد. بن لادن با طرح این موضوع که آمریکا آشکارا بر ضد خدا، پیامبر خدا و مسلمانان وارد جنگ شده است، علیه این کشور فتوا صادر کرد. این فتوا با استفاده از اصل جهاد، استدلال می کند که تهاجم آمریکا، زمینه ساز شکل گیری مقاومت مسلحانه است و هدف قرار دادن غیرنظامیان و نظامیان آمریکایی بر تمام

مسلمانان امری واجب است. در این بیانیه هم‌چنین به شکل‌گیری جبهه اسلامی جهانی برای جهاد با یهودیان و صلیبیون و تشکیل یک جبهه متحد با ائتلاف بن‌لادن و شماری از گروه‌های مبارز اسلامی منطقه از قبیل جهاد اسلامی مصر و جماعت العلمای پاکستان (دبیرکل آن مولانا سمیع الحق است) اشاره شده است. طلاب مدرسه حقانی، از بن‌لادن به عنوان بزرگ‌ترین فرد مسلمان یاد می‌کردند که اسلام را خالص و به دور از کافران حفظ می‌کرد.

سمیع الحق با تقسیم دنیا به دو قسمت دارالحرب و دارالاسلام، بر این باور است که تبدیل آمریکا به دارالحرب به علت امپریالیسم آمریکایی است که با دنیای اسلام به مقابله بر می‌خیزد. او معتقد است که جهاد علیه اسرائیل، روسیه، هند، آمریکا و ائتلاف شمال (که عمدتاً تاجیک‌ها و شیعیان افغانستان هستند) و هر کسی که دشمن طالبان محسوب می‌شوند، یک جنگ مقدس است. با اینکه مولانا سمیع الحق و فرزندش رشید الحق، اعلام کردند که مدرسه حقانی، محل آموزش تروریست‌ها نیست، اما نوع تفکرات موجود در این مدرسه نشان می‌دهد که انجام عملیات تروریستی و حمایت از جریان‌های سلفی - جهادی امری عادی و حتی مقدس برای طلاب آن محسوب می‌شود.

در نهایت باید گفت که جریان «طالبان افغانستان و طالبان پاکستان» و بسیاری از گروه‌های افراطی دیگر نظیر؛ لشکر طیبه، لشکر جهنگوی، حزب المجاهدین، لشکر رعد، شبکه حقانی، تحریک نفاذ شریعت محمدی، لشکر اسلام، طالبان پنجابی، طالبان شاخه ملانذیر، طالبان محسودی‌ها، طالبان گل بهادری در وزیرستان، انصارالاسیر، طالبان فقیر محمد، طالبان سوات، جماعت الاحرار و سایر گروهک‌های تروریستی که به عنوان گروه‌های سلفی- جهادی در منطقه فعال شده‌اند، محصول مدارس دیوبندی پاکستان هستند. اکنون نیز جایگاه و نفوذ مدارس دینی به‌ویژه مدرسه حقانی به رهبری سمیع الحق، چنان زیاد است که مقامات سیاسی افغانستان از وی درخواست می‌کنند، طالبان افغانستان را به انجام



مذاکرات صلح ترغیب کند.

اختلافات و تعارضات بسیار میان وهابیت و دیوبندیه

با وجود برخی شباهت‌های فکری میان وهابیت و دیوبندیه، تفاوت اعتقادی میان دیوبندیه و وهابیت بیشتر از شباهت‌های آن است، تا جایی که آنان به صورت گسترده به نقد و توهین و چه بسا تکفیر یکدیگر پرداخته‌اند. دیوبندیه به خصوص دیوبندیان نخستین، از وهابیت و شخص محمد بن عبدالوهاب نفرت زیادی داشته‌اند و از مبارزان اصلی در برابر انتشار وهابیت در شبه قاره به شمار می‌رفتند، حتی کتاب‌های بزرگان وهابیت را می‌سوزاندند و با مبلغان وهابی با شدت برخورد می‌کردند. (أبوالمکرم بن عبدالجلیل، 201: 13)

از بزرگان دیوبند دشنام‌های زیادی علیه بزرگان وهابیت نقل شده است. از جمله در مورد ابن عبدالوهاب عناوین و تعبیر زیر را به کار برده‌اند: «شخصی دارای عقاید فاسد و نظریات باطل»، «قاتل بسیاری از مسلمانان و علمای سلف آن هم به قصد اجر و ثواب»، «ظالم»، «فاسق»، «بدتر از یهود و نصارا»، «سب‌کننده علمای سلف»، «کم عقل»، «جاهل»، «عجول در صدور حکم تکفیر»، «خوارج»، «جنایتکار در برابر جان و مال و ناموس مسلمانان و اهل سنت»، «زعیم المشبهه»، «افراط در ریختن خون مسلمانان و غارت اموال آنان». همچنین از ابن تیمیه به «عجولی که یا دچار افراط است یا تفریط»، «تند مزاج» یاد کرده‌اند. (قول البلیغ، 27) همچنین از وهابیت به «الوهابیه الخبیثه الخبثاء»، «فرقه گمراه»، «اهل تشکیکات و تلیسات و جهالت و گمراهی» تعبیر کرده‌اند که «نماز خواندن پشت سر آنان تنها در حال اضطرار و آن هم از باب اکل میته جائز است». حتی اگر کسی به هر نحوی، دیوبندیان را وهابی می‌نامید، بزرگان دیوبندیه با بیزاری جستن از انتساب به وهابیت، مدرسه دیوبند را تنها متأثر از افکار شاه ولی الله دهلوی و پای‌بند به اصول صحیح اسلامی می‌دانستند. آنها می‌گفتند اگر حسودان



تحمل پذیرفتن این حقیقت را ندارند، مجازند که در خانه هایشان هرگونه نسبت وهابی، یا نجدی، یا ملحد، یا کافر، یا مرتد را به آنها بدهند، ولی این نسبت‌ها هیچ تغییری در واقعیت‌ها به وجود نمی‌آورد. (برکات دیوبند، 23)

شمس سلفی، پس از بیان مواردی از بدگویی‌های دیوبندیان به وهابیت، گفته است دیوبندیه در دشمنی با اهل توحید که وهابیت نامیده می‌شوند، بسیار افراط کرده‌اند و به گونه‌ای به شتم آنها پرداخته‌اند که حیا مانع بیان آن می‌گردد و جز کسی که از خدا نمی‌ترسد، چنین توهینی نمی‌کند. او دو کتاب المهند علی المفند نوشته خلیل احمد سهارنپوری و الشهاب الثاقب فی الرد علی المستشرق الکاذب نوشته حسین احمد مدنی را دلیل روشنی بر عداوت آنها با وهابیت بر می‌شمرد. (شمس، 775)

کتاب المهند نیز هنگامی نوشته شد که علمای مذاهب اربعه در حجاز از علمای دیوبند سؤال کردند که آیا شما وهابی هستید یا سنی؟ بدین منظور 24 پرسش اعتقادی را برای آنان طرح کردند. سهارنپوری به این پرسش‌ها پاسخ داد و نوشت که ما اهل سنت و جماعتیم و در برخی موارد، با آنچه در نامه‌های شما از عقاید وهابیت شمرده شده است، مخالفیم. او این جوابیه را به امضای علمای هند رساند و به حجاز فرستاد و پس از دریافت آن، علمای اهل سنت چهار مذهب در عربستان، الأزهر مصر، سوریه و عراق بر آن صحه گذاشتند و تأیید کردند. (همان)

از مهم‌ترین مسائلی که در جلسه حضوری دیوبندیان با وهابی‌ان به تفصیل مورد نقد قرار گرفته است، مربوط به رفتار حاکمان وهابی در تخریب بقعه‌های متبرکه مکه و مدینه است. پس از تسلط سلطان بن سعود در سال 1343ق بر حجاز و از بین بردن آثار دینی، از جمله تخریب حرم ائمه بقیع، ابن سعود در ایام حج سال 1344ق کنگره‌ای را که بیشتر برای توجیه رفتارهای ناپسند خود بود، تشکیل داد. در آن جلسه، از طرف علمای هندوستان، مفتی محمد کفایت الله و شبیر احمد



عثمانی و برخی دیگر شرکت کرده بودند. ابتدا سلطان ضمن سخنانی با استناد به آیات و روایات و رفتار برخی خلفا در مبارزه با مظاهر شرک و بدعت و با تأکید بر توحید به عنوان اساسی ترین اصل اعتقادی که هیچ مانعی نمی تواند او را از توجه به این اصل باز دارد، از رفتار خود در تخریب بقعه های متبرکه دفاع کرد.

پس از سخنان او، شبیر احمد عثمانی، از بزرگان دیوبند، در پاسخ به سخنان سلطان مسعود، ضمن تأکید بر ضرورت پیروی از کتاب و سنت و احیای اصل توحید، گفت که درک درست کتاب و سنت و به کارگیری مناسب از آنها کار هرکس و ناکسی و در خور من و شما نیست، بلکه اظهارنظر در چنین مواردی نیازمند تفقه عمیق و بصیرت مجتهدانه است تا درست تشخیص دهد که به هر نسی در کجا و چگونه عمل می شود. سپس یکایک مسائلی را که او به عنوان شرک نام برده بود، نقد کرد؛ از جمله: (سربازی، 1394: 2)

الف) استدلال به قطع درخت بیعت رضوان از سوی خلیفه دوم برای توجیه تخریب بقعه های متبرکه، دلیل کافی برای توجیه رفتار شما نمی تواند باشد؛ چرا که این درخت پس از زمان بیعت تا اوایل خلافت عمر وجود داشت و تا آن زمان نه پیامبر اسلام (ص) و نه هیچ یک از مسلمانان، آن را عامل پرستش و شرک تشخیص نداده بودند، تا آنکه عمر فکر کرد ممکن است در آینده چنین مشکلی به وجود آید و آن را از بین برد.

ب) ادای نماز در بقعه های متبرکه نیز باعث شرک نیست؛ زیرا در حدیث معراج آمده است که جبرئیل در چهار موضع به پیامبر (ص) پیشنهاد کرد از براق پیاده شود و نماز بخواند: مدینه، کوه طور، مسکن شعیب و بیت اللحم. با این حال، هیچ دلیلی وجود ندارد بر منع نماز خواندن بر جبل النور که اولین محل نزول وحی الهی بر پیامبر (ص) بود، یا در مسکن حضرت خدیجه که پیامبر (ص) 28 سال در آنجا زندگی کرد، یا در محل ولادت آن حضرت.

ج) سجده تعظیم با سجده عبادی فرق دارد. آنچه باعث شرک حقیقی و حلال شدن

جان و مال می‌شود، سجده عبادی است، اما با سجده تعظیم و تحیت که در کنار حرم بزرگان انجام می‌شود، شخص تنها مجرم و گنهکار شناخته می‌شود، نه مشرک و کافر. قطع نظر از این موارد نیز کار شما اشتباه است؛ زیرا قبور اعظم در قلوب مردم تأثیر و ارتباط دارد چنان که نارضایتی مردم جهان اسلام از این کار جنابعالی در این موقع، مؤید روشن این مطلب است. سپس سلطان مسعود می‌گوید که من از پاسخ به این استدلال‌ها عاجزم و پاسخ آنها را به علمای خود واگذار می‌کنم. پس با نگاهی گذرا به عقاید وهابی‌ها و دیوبندی‌ها، به سادگی می‌توان به تفاوت‌های بسیار میان این دو پی برد که اجمالاً برخی از آنها عبارتند از:

1. عقل‌گرایی: در اندیشه وهابی‌ها که متأثر از اندیشه ابن تیمیه است، عقل جایگاهی ندارد و تنها بر نقل تأکید می‌شود. وهابی‌ها با پیروی کورکورانه از سلف - که دایره آن نیز بسیار گسترده است - بدون هیچ‌گونه تعقل و اندیشه‌ای، در را به روی عقل می‌بندند؛ در حالی که شاه ولی الله دهلوی به عنوان الهام بخش اندیشه دیوبندی، برای عقل و اجتهاد اهمیت نسبی قائل بود. وی عنصر اجتهاد را ضروری می‌دانست و پی روی صرف و بدون اندیشه از گذشتگان را بدون در نظر گرفتن شرایط روز، نمی‌پذیرفت.

2. تقریب: سلفی‌گری وهابی، بنیان کار خود را بر فرقه‌گرایی و تکفیر مسلمانان گذاشت. از همان آغاز، محمد بن عبدالوهاب با کافر خواندن مسلمانان، خود آنان را مباح شمرد و به کشتار ایشان پرداخت؛ در حالی که شاه ولی الله دهلوی، در تقویت بنیه‌های امام مالک و شافعی پرداختند؛ اما شاه ولی الله دهلوی، هر چند خود حنفی بود، تقلید از امامان دیگر مذاهب فقهی را نیز جایز شمرد. وی حتی برای نزدیکی بیشتر، کوشید تا مشرب فلسفی وحدت وجود ابن عربی را با مشرب عرفانی وحدت شهود شیخ احمد سر هندی پیوند دهد.

3. طریقت: طریقت یکی از اصل‌های مهم دیوبندی است. شاه ولی الله دهلوی و پیروان وی، همه طریقتی هستند و طریقت را مکمل شریعت می‌دانند. دیوبندی‌ها



افزون بر داشتن رهبران دینی، قطب‌های طریقتی نیز دارند که مهم‌ترین آنها شخصی به نام «حاجی امدادالله مهاجر مکی» که به عنوان مرشد و رئیس طریقت دیوبندی‌ها شناخته می‌شود.

4. اختلاف درباره تصوف: در حالی که مکتب دیوبند یک فرقه صوفی به شمار می‌رود؛ وهابیت به شدت با تصوف سر جنگ دارد. وهابی‌ها، تصوف را یکی از عوامل انحراف مسلمانان و قطب‌های صوفیه را کافر و مشرک می‌شمارند.

5. مذهب: وهابی‌ها خود را به غلط پیرو احمد بن حنبل می‌نامند، در حالی که دیوبندی‌ها پیرو مکتب ابوحنیفه هستند. هم چنین، مکتب کلامی شاه ولی‌الله دهلوی «ماتریدی» بود؛ اما وهابی‌ها خود را پیرو هیچ یک از مکتب‌های کلامی نمی‌دانند، علم کلام را صرفاً نقلی می‌دانند و پرداختن به مباحث کلامی را کفر می‌شمارند.

چنین وضعیتی موجب شده است که دیوبندی‌ها کتاب‌های بسیاری در رد عقاید وهابیت بنویسند. یک از این آثار، کتاب «عقاید اهل سنت و جماعت در رد وهابیت» است که به قلم عالم بزرگ دیوبند، «مولانا خلیل احمد سهارانپوری» نگاشته شده و یکی از روحانیان بنام اهل سنت به نام شیخ رحمان سربازی آن را به فارسی ترجمه کرده است.

وهابیت با استعمارگران، امریکا و... تعامل مثبت داشته و دارد ولی مکتب دیوبند نه تعامل‌شان با استعمار جهانی مسالمت‌آمیز است و نه با دیگر مسلمانان که رفتار و عقاید آنان را نمی‌پذیرند به شدت و حدت وهابیت برخورد می‌کنند.

وهابیت از اساس با مذاهب فقهی و کلامی در تضاد است و اینها را بدعت می‌دانند در حالی که مکتب پایبندی دیوبند به مذهب تا کنون وجود داشته و از نگاه فقهی، حنفی و از نگاه کلامی ماتریدی است. طریقت یکی از اصل‌های مهم دیوبندی است. شاه ولی‌الله و پیروان او طریقتی هستند و طریقت را مکمل شریعت می‌دانند. در حالی که وهابیت تصوف و طریقت را از اساس باطل می‌دانند. بنابر فرقه وهابیت و مکتب دیوبندیه هم از نگاه اهداف و هم در روش



و هم در عقاید تفاوت‌های بسیاری با هم دارند. (علیزاده موسوی، 1389: 102)

نتیجه‌گیری

مکتب دیوبندیسم برای احیای دین اسلام و با هدف مبارزه با استعمار انگلیس شکل گرفت. علی‌رغم همه نقائص و کاستی‌های خود، جایگاه خاصی در شبه قاره داشته است. طوری که تا قبل از تجزیه شبه قاره علمای بزرگی چون «امام محمد قاسم نانوتوی»، «شیخ الفقیه رشید احمد گنگوهی»، «مولانا مفتی محمد محمود»، «مولانا محمود الحسن دیوبندی»، «ابوالعلاء مودودی» و صدها عالم دیگر تربیت کرد. بعد از تجزیه شبه قاره هند دیوبندیه به پاکستان و مرکزیت مدرسه حقانی منتقل می‌شود که نقش بسزایی در تولید و تربیت جریان‌های سلفی - جهادی داشته است. طالبان افغانستان و طالبان پاکستان نمونه‌ای از این جریان‌های سلفی - جهادی است. امروزه برخی از گروه‌های وابسته به دیوبندی‌ها نه برای مبارزه با استعمار، بلکه برای مبارزه با دولت‌های منطقه از جمله پاکستان شکل گرفته‌اند، طالبان پاکستان را می‌توان از آن جمله دانست. یا جنبش آزادی بخش بلوچستان، که با دولت پاکستان مخالف است و به نظر می‌رسد این گروه‌ها خود توسط غربی‌ها حمایت می‌شوند.

جامعه دینی پاکستان عمدتاً از پیروان مکتب فقهی حنیفه به شمار می‌آیند، اما پس از گسترش و توسعه فعالیت‌های فرقه وهابیت، پیروان اهل تسنن به دو گروه «مقلد» و «اهل حدیث» منشعب شدند و وحدت و همسویی در میان آنها با ظهور قرائت‌های متفاوت دینی از مکتب حنفی از بین رفت. هم‌چنین خیزش گاه و بی‌گاه نهضت‌های فکری اصلاحی و نیز هجوم گسترده مکتب تصوف در میان آنها، شیرازه وحدت مذهبی جامعه کاملاً از هم پاشیده شد.

حمله شوروی به افغانستان و تشکیل گروه‌های تکفیری با حمایت‌های آمریکا، عربستان، انگلیس، پاکستان و... از جریان‌ات تکفیری در پاکستان برای مبارزه با

شوروی سابق در افغانستان و نظام کمونیستی نقطه آغاز شکل گیری گروه های سلفی - تکفیری بود که با ظهور طالبان شتاب گرفت. از آن زمان به بعد بود که مدارس دینی دیوبندی به ویژه مدرسه حقانی که در مناطق پشتون نشین واقع بود، در کنار دروس مذهبی، آموزش های تکفیری و نظامی را نیز در دستور کار خود قرار داد. اما نکته مهمی که در دگردیسی بخشی از گروه های سلفی - تکفیری وابسته به مکتب دیوبندی وجود دارد و بسیار تأثیرگذار بوده است، این است که به نوعی تحت نفوذ دستگاه های جاسوسی - اطلاعاتی کشورهای غربی - عربی قرار گرفته اند.

امروز بخشی از جریان های تندرو سلفی وابسته به دیوبند، با وهابیت درآمیخته و آبشخور فکری و عقیدتی گروه های سلفی - جهادی شده است و به همین جهت در موضوعات مختلف با همدیگر همسویی پیدا کرده اند. دیوبندی ها که در گذشته کمتر تکفیر می کردند، اکنون همانند جریانات تندرو سلفی و گروه های تکفیری نظیر القاعده و داعش تکفیر می کنند؛ اما با این حال نباید همه دیوبندی ها را تکفیری - تروریستی خواند که چنین ایده ای خطای راهبردی است. بدون شک دیوبندی ها خود به چند نوع سلفیت اصلاحی، تبلیغی، اهل حدیث و تکفیری تقسیم می شود و با برخی از آنها می توان ارتباط گرفت و به نوعی با آنها تعامل کرد؛ به ویژه که برخی از رهبران دینی آن مخالف سیاست های آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه هستند و به نوعی با ایران همسویی دارند.

در هر حال این نکته پایانی باید مورد توجه قرار گیرد که ایجاد تعامل با جریانات سلفی دیوبندی در پاکستان برای نفوذ و تعدیل دیدگاه هایشان می تواند مؤثر باشد. برای این منظور می توان ابتدا تعاملات را با جریانات دیوبندی در هند شروع کرد. دیوبندی ها در هند که از همان ابتدا مخالف تجزیه شبه قاره بودند و تجزیه را سیاست انگلیسی های استعمارگر می دانستند، تا حدود زیادی به تفکرات اصیل این مکتب فکری پایبندند و کمتر فرصت ایجاد گروه های سلفی - تکفیری را داشته اند.

منابع و مأخذ

- احمدی منش، محمد (1392)، «نگاهی به تاریخ مکتب دیوبندی، از آغاز تا امروز»، نشر مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، قابل دسترس در سایت: <http://ical.ir/index.php>
- بوالمکرم بن عبدالجلیل (2011)، لإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدها و معارضیها فی شبه القارۃ الہندیۃ،
- دکتر نوذر شفیعی (1392)، «ریشه خشونت های پاکستان در دیوبندیسم و وهابیسیم»، سایت پیام آفتاب، قابل دسترس در: <http://www.payam-aftab.com/fa/news/220>
- شاه ولی الله دهلوی (1170 ق)، ازالۃ الخفاء فی خلافۃ الخلفاء
- گفت وگو با پژوهشگر ارزشمند جناب اجرالدین اقبال مدیر روزنامه «هیواد» افغانستان
- سربازی، عبد الرحمان (1394)، عقاید اهل سنت و جماعت در رد وهابیت و بدعت، مدرسه علمیه چابهار
- طیب، مولانا محمد (1385)، تاریخ دارالعلوم دیوبند - مولانا محمد طیب، دارالاشاعات کراچی
- طیب، مولانا محمد (1988)، علماء دیوبند کا دینی رخ اور (و) مسلکی مزاج، اداره اسلامیات لاهور
- علیزاده موسوی، سید مهدی (1389) سلفی گری و وهابیت، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.

